



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

The function of the wind element in Shahnameh stories

M.M. Brati Bakarabad¹, A. Qavam^{1*}, M.R. Rashid Mohassel², P. Jam³

1- Department of Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

2- Department of Persian Language and Literature, Ahvaz University, Ahvaz, Iran.

3- Department of History and Ancient Languages, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 23 November 2020

Reviewed: 22 October 2020

Revised: 05 December 2020

Accepted: 25 January 2021

KEYWORDS

Avesta, wind,
Shahnameh of Ferdowsi,
rightfulness, legitimacy

*Corresponding Author

✉ Ghavam.um.ac.ir

☎ (+98 51) 38806700

ABSTRACT




BACKGROUND AND OBJECTIVES: One of the important functions in constructing Shahnameh narratives is the role of nature elements in events and human destiny. Among these natural elements, the element of wind has a special place. In Avesta, the difference between fire, water, soil on the one hand and wind on the other is significant. While the first three gods are only one species and have positive attributes, wind is two species. In Middle Persian texts, "God of the Wind" or "Wai Nik" and other "Demon of the Wind" or "Woe Bad" are mentioned. In the menu, wisdom is the wind among the gods, which is praised for its strength, and on the other hand, it is the devil wind that causes storms and strong winds. In the mentioned texts, the god of wind is praised for making kings and heroes in battle and their victory. This article has tried to study the role of the element of wind in ancient texts and Ferdowsi's Shahnameh and to show what changes this element undergoes after entering the epic space.

METHODOLOGY: In this research, information was collected through library sources and the method of this research is descriptive-analytical. The basic text of Ferdowsi's Shahnameh is a 4-volume correction of Jalal Khaleghi Motlagh.

FINDINGS: In Ferdowsi Shahnameh, wind is known for its pleasant and fragrant attributes. Bad wind is also associated with traits such as sharp, hard, dark and smoky. This element, regardless of its divine-demonic character, rushes to the aid of kings or heroes and often comes to the aid of Kaykhosrow.

CONCLUSION: Bakundukav in the narrations of the national epic came to the conclusion that this element has lost its divine character and has become a natural element that acts only by the command of God Almighty and often supports the king and the worthy hero and fights for the right. They are.

DOI: [10.22034/bahareadab.2021.14.5632](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2021.14.5632)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 13	 0	 0

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

مقاله پژوهشی

کارکرد عنصر باد در داستانهای شاهنامه

معصومه ملوک براتی باقرآباد^۱، ابوالقاسم قوام^{۱*}، محمدرضا راشد محصل^۲، پدram جم^۳

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اهواز، اهواز، ایران.

۳- گروه تاریخ و زبانهای باستان، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

چکیده:

زمینه و هدف: یکی از کارکردهای مهم در ساخت روایت‌های شاهنامه، نقش عناصر طبیعت در رویدادها و سرنوشت آدمیان است. از میان این عناصر طبیعی عنصر باد دارای جایگاهی ویژه است. در اوستا تفاوت میان آتش، آب، خاک از یکسو و باد از سوی دیگر چشمگیر است. درحالیکه آن سه ایزد نخستین تنها یک گونه و دارای صفات مثبت هستند، باد دو گونه است. در متون فارسی میانه نیز از «ایزد باد» یا «وای نیک» و دیگر «دیو باد» یا «وای بد» یاد شده است. در مینوی خرد باد در زمره ایزدان است که از برای نیرو گرفتن از آن ستایش میشود و از سوی دیگر باد دیوی است که سبب بروز طوفان و بادهای سخت میگردد. در متون ذکرشده، ایزد باد برای کامروا ساختن شاهان و پهلوانان در نبرد و پیروزی آنها ستایش شده است. این جستار کوشیده است تا نقش عنصر باد را در متون کهن و شاهنامه فردوسی بررسی کرده و نشان دهد این عنصر پس از ورود به فضای حماسی دچار چه تغییراتی میشود.

روش مطالعه: در این پژوهش گردآوری اطلاعات از طریق منابع کتابخانه‌ای بوده است و شیوه موردنظر این پژوهش توصیفی - تحلیلی است. متن اساس شاهنامه فردوسی تصحیح جلال خالقی مطلق، دوره ۴ جلدی است.

یافته‌ها: در شاهنامه فردوسی باد با صفات باآفرین و خوش‌بو شناخته میشود. باد بد نیز با صفاتی همچون تند، سخت، تیره و دمان همراه شده است. این عنصر بدون در نظر گرفتن منش ایزدی - اهریمنی خود به یاری شاهان یا پهلوانان میشتابد و بارها به یاری کیخسرو می‌آید.

نتیجه‌گیری: باکندوکاو در روایت‌های حماسه ملی این نتیجه بدست آمد که این عنصر منش ایزدی خود را از دست داده و بشکل یک عنصر طبیعی درآمد که تنها به فرمان خداوند یکتا عمل میکند و غالباً پشتیبان شاه و پهلوان سزاوار (مشروع) و پیکار به حق آنان است.

تاریخ دریافت: ۰۱ آبان ۱۳۹۹

تاریخ داوری: ۰۳ آذر ۱۳۹۹

تاریخ اصلاح: ۱۵ آذر ۱۳۹۹

تاریخ پذیرش: ۰۶ بهمن ۱۳۹۹

کلمات کلیدی:

اوستا، باد، شاهنامه فردوسی، سزاواری، مشروعیت.

* نویسنده مسئول:

Ghavam.um.ac.ir ✉

۳۸۸۰۶۷۰۰ (۵۱ ۹۸)

مقدمه

شاهنامه ارزشمندترین منبع تحقیق و پژوهش برای مسائل مربوط به تاریخ و فرهنگ گذشته ایران است. براساس بینش شاهنامه که از جهان‌بینی ایران کهن نشئت میگیرد، عناصر طبیعت و بعضی مخلوقات افسانه‌ای و موجودات واقعی مانع و سد راه شاه و پهلوانند. منتها اگر شاه و پهلوان از سزاواری (مشروعیت) برخوردار باشند و پیکار و هدف آنها برحق باشد، این موانع برطرف میشوند و یا بعضاً به یاری آنها می‌آیند، و گرنه نیروهایی بازدارنده‌اند. از این نمونه‌اند مخلوقاتی چون اژدها، دیو، جادو، و موجوداتی چون شیر، کرگ (کرگدن)، و گرگ، و یا عناصر طبیعت چون سرمای سخت و برف، یا گرما و بی‌آبی. همچنین چهار عنصر طبیعت، یعنی آتش و آب و خاک و باد. مثالهای آتش و آب به نسبت کم‌ترند. برای مثال آتش سیاوخش را که بیگناه است نمیسوزاند، بلکه راه را بر او باز میکند، و یا آب ارونند و جیحون فریدون و کیخسرو را غرق نمیکنند، بلکه رام آنان میگردند. در مقابل مثالهای باد و خاک که گاه با همکاری یکدیگر کار میکنند، بیشتر است. در این همکاری باد نقش عامل (کننده، کنشگر) و خاک نقش معمول (کنیده، کنشگیر) را دارند.

عناصر چهارگانه، آتش و آب و خاک و باد در متون کهن، برخلاف آنچه در شاهنامه مشاهده میشود، پایگاهی ایزدی دارند و همچون خدایان ستایش میشوند. چنانکه اشاره شد نقش عنصر باد و خاک که گاه به یاری باد می‌آید، در شاهنامه بیشتر بچشم میخورد. در متون کهن نیز آنچه عنصر باد را از دیگر عناصر آتش و آب و خاک متمایز میکند، این است که ویژگی دووجهی آن آشکارتر است و چنانکه خواهد آمد مثالهای بسیار دارد.

این گفتار عنصر باد را با در نظر داشتن ویژگی دوگانه‌اش در روایتهای شاهنامه بررسی مینماید، بدین منظور با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و بکارگیری روش توصیفی - تحلیلی به بررسی کارکردهای عنصر باد پرداخته میشود. پرسشهایی که پیرامون این موضوع مطرح میشود یکی این است که باد در متون کهن از چه پایگاهی برخوردار است؟ دو دیگر باد هنگام انتقال از اساطیر کهن به متن حماسی شاهنامه چه تحوّل مییابد؟ سه دیگر ارتباط عنصر باد با سزاواری (مشروعیت) شاه یا پهلوان چگونه تبیین میشود؟

سابقه پژوهش

در بررسی پیشینه پژوهش باید گفت چند مقاله در موضوع مورد نظر نوشته شده‌است. «بادهای اهریمنی در شاهنامه فردوسی و نمونه‌های همانند آنها در اسطوره‌ها» عنوان مقاله کاظمی و روانبخش (۱۳۹۰) است. در این مقاله به گونه‌های متفاوت بادهای اهریمنی و بادهای ایزدی اشاره شده است. مؤلف بادهای اهریمنی را ابزاری برای جادوگران دانسته که موجب فریب یا آسیب پهلوانان یا مانع پیشروی و حرکت سپاه و لشکر میشود. مقاله «تحلیل ساختار اسطوره باد» نوشته‌ی واثق عباسی (۱۳۹۴) تجلی اسطوره باد را در داستانهای شاهنامه بررسی و آن را ایزد جنگ و حامی شخصیت‌های اهورایی دانسته است. ریاحی (۱۳۹۵) در مقاله «بازتاب خویشکاری وایو در منظومه‌های حماسه ملی» معتقد است باد در حماسه‌های منظوم نمایانگر یک پدیده صرف طبیعی نیست و کارکردهای اسطوره‌ای خود را بویژه در شاهنامه حفظ کرده است. این پژوهش بنا بر مطالعات پیرامون این

موضوع ضرورت پیدا کرد. بدنبال این مقدمه نخست به توصیف ویژگیهای باد در متون و سپس به تحلیل داده‌ها پرداخته میشود.

بحث و بررسی

یکی از کارکردهای مهم در ساخت روایتهای شاهنامه، نقش عناصر طبیعت در رویدادها و سرنوشت آدمیان است. در اساطیر کهن ایرانی این نقش به عهده ایزدان و از جمله برخی سیارات و ستارگان همچون مهر و ماه و اورمزد / مشتری و کیوان / زحل و بهرام / مریخ و ناهید / زهره و تیر / عطارد و چهار عنصر آب، آتش، خاک و باد بود که خود در شمار ایزدان بشمار میرفتند (یشت‌ها، ج ۱: ص ۱۵۷) و مانند شش امشاسپندان جاودانان مقدس، یعنی: وهومنه^۱ / بهمن اندیشه نیک، اشا و هیشته^۲ / اردیبهشت بهترین راستی، خشتره و ئیریسه^۳ / شهریور شهریاری دلخواه، سپندارمذ^۴ / اسفند بردباری مقدس، هروئات^۵ / خرداد کامل و کمال، امرتات^۶ / امرداد بیمرگی از زمرة ایزدان یا فرشتگان بشمار میرفتند (همان: ص ۶۹). برای مثال در یشت پنجم یا آبان یشت که توصیف و ستایش اردوی سوز آناهیت آب توانای پاک، یعنی همان اناهیتا / ناهید، فرشته موکل آنها باشد، آمده است که او خواهش هوشنگ و جمشید و فریدون و کرشاسپ و کیکاووس و کیخسرو، طوس و جاماسپ و زردشت و گشتاسپ و زریر و کسان نیکوکار دیگری را برآورده میکند، ولی خواهش کسانی چون اژی دهاک سه‌پوزه، افراسیاب، پسران ویسه و بیدرفش را نمیپذیرد (همان: ص ۲۳۳).

از میان چهار فرشته آب، آتش، خاک و باد، جز آب که در اوستا دارای یشتی مستقل به خود است که همان آبان یشت باشد، یشت پانزدهم، یعنی رام یشت نیز تماماً به ستایش ایزد باد (اوستایی vāyu؛ پارسی میانه wāy, wāt) میپردازد. در اینجا نیز ایزد باد خواهش کسانی چون هوشنگ، تهمورث، جمشید، فریدون، کرشاسپ، هئوس زن گشتاسپ و چند تن دیگر را اجابت، ولی خواست اژی دهاک سه‌پوزه را رد میکند. در یشت نامبرده صفات بسیاری به باد نسبت داده شده است. یکی از برجسته‌ترین ویژگیهای او که در آغاز این یشت آمده این است که او ناظر بر آفرینشهای دیگرست.

«به خشنودی اندروای (ویو) زبردست^۷ که دیدبان سایر آفرینشهاست. من میستایم آب را و بغ را، من میستایم آشتی پیروزمند را و سود را و هر یک از این دو را، این اندروای راه میستاییم، این اندروای را ما به یاری میخوانیم از برای این خانه، از برای خانهدای این خانه و از برای رادمردی که زور نذر کند، ستور و کلام تا اینکه به یکبارگی به دشمن شکست دهیم و بهترین ایزد را ما میستاییم. او را بستود ائوروسار بزرگ در بیشه سفید، در پیش بیشه سفید، در میان بیشه سفید، در روی تخت زرین، در روی بالش زرین، در روی فرش زرین، نزد برسم

^۱- Vohumana

^۲- Asa vahista

^۳- Xsthra Vairya

^۴- Spenta Armaiti

^۵- Haurvatat

^۶- Ameretat

^۷- این واژه در ترجمه زنده‌یاد پور داود مجازاً به معنای عامل و کارگر آمده است.

گسترده با کف دست سرشار. از او درخواست، این کامیابی را به من ده تو ای اندروای زبردست که یل ممالک ایران، استوار سازنده سلطنت، خسرو، ما را نکشد، و خویشتن از کیخسرو برهانم. او را برفکند کیخسرو در همه بیسه آبادیها. اندروای زبردست این کامیابی را به او داد تا اینکه کیخسرو کامروا گردید» (همان، ج ۲: صص ۱۴۵ - ۱۵۱).

نیز در مهریشت از همراهی ایزد مهر با ایزد باد سخن رفته است: «مهر دارنده دشتهای فراخ به همراهی باد پیرومند و به همراهی داموئیش اویمن به همان طرف (به آن یکی از دو دسته هماوردان که از طیب خاطر، بینش نیک و اعتقاد حقیقی نماز آورده باشد) روی آورد برای فروغ و فرش با نماز بلند با زور میستاییم...» (همان: ص ۴۲۷).

در اوستا تفاوت میان آتش، آب، خاک از یکسو و باد از سوی دیگر چشمگیر است. درحالیکه آن سه ایزد نخستین تنها یک گونه و دارای صفات مثبت هستند، باد دوگونه است. یکی «ایزد باد» یا «وای نیک» و دیگر «دیو باد» یا «وای بد» که از دیوان است^۱ (مینوی خرد: ص ۸۱). در اینجا به این نکته اشاره شود که براساس باورداشتهای ایرانی در زمینه آفرینش که ایران را کشور میانی جهان و از هر بابت بهترین بخش آن میدانستند، هوای آن نیز بهترین و خوشبوترین بود، چنانکه در ستایش آن آمده است: «ایران شهر آبادان خوشبوی» (بندهش: ص ۱۴۱) و همین صفت در شاهنامه نیز دو بار به ایران نسبت داده شده است. بار نخستین، هنگامی که رستم زال که برای رهایی بیژن از سیستان روانه شده است، چون به نزدیکی پایتخت میرسد، میخوانیم:

یکی باد نوشین، درود سپهر
به رستم رسانید شادان به مهر
(شاهنامه، ج ۳: ص ۷۱۱)

بار دوم در نامه رستم فرخزاد به برادرش هنگام وداع با او و با ایران: خوشا باد نوشین ایران زمین (همان، ج ۴: ص ۸۱).

در همان زمان ساسانیان چهار ایزد نامبرده در کنار منش ایزدی و مینوی خود، کارکرد زمینی نیز دارند. برای مثال در یادگار زریران (بند ۷۰) میخوانیم: «آن تهم سپاهید نیو، زریر، کارزار آنگونه نیک کند، چنانکه ایزد آذر اندر نیستان افتد و باد نیز یارش بود». ولی به شاهنامه که میرسیم دیگر هیچ اشاره‌ای به منش ایزدی عناصر چهارگانه نیست، همچنانکه هیچیک از ستارگان و امشاسپندان نقشی ایزدی و مینوی ندارند. تنها در داستان بیژن و منیژه، هنگامی که رستم آفرین و درود خود را نثار کیخسرو میکند، از امشاسپندان نام رفته است.

برآورد سر آفرین کرد و گفت:
که هر مز دهادت به دین پایگاه!
همه ساله اردیبهشت هژیر
و شهر یورت بساد پیروز گگر
«مبادا جز از نیک نامیت جفت!
و بهمن نگهبان فرخ کلاه!
نگهبان شده برهش و رای و ویر!
به نام بزرگی و فر و هنر!»

^۱ - در مینوی خرد از وای نیک و وای بد (= وای وه و وای وتر) یاد شده است که میان تاریکی و روشنی، اهرمن و اورمزد، قرار دارد. بخش زیرین هوا به وای نیک و بخش زیرین به وای بد اختصاص دارد. (۸۱) رام که آن را وای نیکوی درنگ خدای نیز نامیده‌اند، رامش بخش همه آفرینش است، و استویهاد astvihad که وای بدتر خوانده میشود گیرنده جان آدمیان است (بندهش: صص ۱۱۱-۱۲۱). نیز باد نیک که از آن به باد خوشبوی یاد شده است، روان در گذشته پرهیزگار را در بر میگیرد: «اگر پرهیزگار است، بدان سخن، بادی تیز به پذیره آید، بادی بهتر و نیکوتر و خوشبوتر و پیروزتر از همه بادهای به گیتی که روان را شادی بخشد (همان: ص ۱۳۰) و (نک: پشت‌ها، ج ۲: صص ۱۳۷-۱۲۴).

سپندارمذ پاسبان تو بادا! / خرد جای روشن روان تو بادا!
 زخرداد باش از برو بوم شادا! / تن چارپایانت مرداد بادا!
 دی و اورمزدت خجسته بوادا! / در هر بدی بر تو بسته بوادا!
 (همان، ج ۲: صص ۷۳۵-۷۴۱)

در شاهنامه همه عناصر طبیعت گوش به فرمان پروردگار یکتا هستند که هرچه با مردم از نیک و بد روا میدارند، جز به فرمان پروردگار نیست. برای مثال، آتش که کار او سوزاندن است، به فرمان ایزد سیاوش بی‌گناه را نمیسوزاند.

سیاوش بیامد به پیش پدر / هشیوار با جامه‌های سپید
 بدانگه که شه پیش کاوس باز / سیاوش بدو گفت: «اندۀ مدار
 سری پر ز شرم و بهایی مراست؛ / ور ایدون که زین کار هستم گناه
 به نیروی یزدان نیکی دهیش / چون از کوه آتش به هامون گذشت
 همی داد مژده یکی را دگر / (همان، ج ۱: صص ۳۲۲ - ۵۰۹)

و یا چنانکه آمده است:

چو بخشایش پاک یزدان بود / دم آتش و آب یکسان بود
 (همان: ص ۵۰۵)

و یا در داستان هفت‌خان اسفندیار، در میانه بهار، همانگونه که گرگسار جادو پیش‌بینی کرده بود، بادی تندی^(۱) میوزد و از پس آن تاریکی دهشتزایی همه‌جا را فرامیگیرد و سپس برف سنگین و سرمای سختی بر سر لشکر ایران فرود می‌آید:

بهاری یکی خوش منش روز بود / سرپرده و خیمه فرمود کی
 هم اندر زمان تندبادی ز کوه / جهان یکسره گشت چون پر زاغ
 بیارید از آن ابر تاریک برف / سه روز و سه شب هم بدانسان بداشت
 هوا پود شد، برف چون تار گشت / (همان، ج ۳: صص ۳۴۹-۳۵۵)

ایرانیان به دستور اسفندیار روی به نیایش پروردگار می‌آورند:

همه پیش یزدان نیایش کنید! / مگر کین بلاها ز ما بگذرد
 بخوانید و او را ستایش کنید! / کزین پس کس از ما پیی نسپرد

که او بود بر نیکوی رهنمای
نیایش از اندازه بگذاشتند
ببرد ابر و روی هوا گشت گش
(همان: صص ۳۵۸ - ۳۶۲)

پشوتن بیامد به پیش خدای
سپه یکسره دست برداشتند
هم آنگه برآمد یکی باد خوش

همانگونه که آن باد تند و شگرف پیشین در واقع در صورت کهن روایت همان وای بد، یعنی در شمار یکی از دیوان است، این باد خوش را نیز باید در اصل همان ایزد وای نیک دانست که در شاهنامه منش اهریمنی و ایزدی خود را باخته و تنها عنصری از طبیعت شده‌اند که به فرمان پروردگار یکتا عمل میکنند. نمونه دیگری از ایزد وای نیک «باد باآفرین» است که در داستان رفتن گیو به ترکستان از آن سخن رفته است و آن زمانی است که کیخسرو به ایران میرسد و به خواست کاوس دز بهمن را از جادوان تهی میکند. به فرمان یزدان بر باره دز تراکی ظاهر میشود و هوا از ابرهای تیره سیاه شده، تگرگ شروع به باریدن میکند و پس از چندی روشنی دمیده و جهان مانند ماه تابان روشن میگردد.

از آن باره دز برآمد تَراک ...
هوا شد بکردار کام هیزبر ...
تگرگی که بر دارد از ابر مرگ ...
شد آن تیرگی سر بسر ناپدید
به نام جهاندار و از فر شاه،
هوا گشت خندان و روی زمین
(همان، ج ۱: صص ۶۴۴-۶۵۴)

همانگه به فرمان یزدان پاک
تو گفستی برآمد یکی تیره ابر
برآمد یکی میخ، بارش تگرگ
وُزان پس یکی روشنی بردمید
جهان شد بکردار تابنده ماه؛
برآمد یکی باد باآفرین

مثال دیگری از این تحوّل را در روایت آرش کمانگیر به نقل از ابوریحان بیرونی میبینیم که تیر آرش را «باد به فرمان خداوند» به مقصد هدایت میکند و آن هنگامی است که برای تعیین مرز ایران و توران، تیری را آرش از چله کمان خود پرتاب میکند: «آرش برپا خاست و برهنه شد و گفت ای پادشاه و ای مردم بدن مرا ببینید که از هر زخمی و جراحتی و علتی سالم است و من یقین دارم که چون با این کمان این تیر را ببندازم پاره پاره خواهم شد و خود را تلف خواهم نمود ولی من خود را فدای شما کردم. سپس برهنه شد و به قوّت و نیرویی که خداوند به او داده بود، کمان را تا بناگوش خود کشید و خود پاره پاره شد و خداوند باد را امر کرد که تیر او را از کوه رویان بردارد و به اقصای خراسان که میان فرغانه و طبرستان است پرتاب کند و این تیر در موقع فرود آمدن به درخت گردوی بزرگی گرفت که در جهان از بزرگی مانند نداشت و برخی گفته‌اند از محل پرتاب تیر تا آنجا که افتاد هزار فرسخ بود و منوچهر و افراسیاب به همین مقدار زمین با هم صلح کردند و ...» (آثارالباقیه: ص ۳۳۵).

در روایت بالا چون جنگ اسفندیار با ارجاسپ و تسخیر روئین دژ کاری روا و حق است، به فرمان ایزد باد خوش میوزد و بوران و طوفان و برف و سرما را میراند. ولی در داستان فرود، پس از کارهای ناشایست ایرانیان که منجر به کشته شدن فرود جوان و بیگناه و مادر او جریره و سوختن دژ او کشید، زمان کوتاهی پس از آن تندبادی بر لشکر ایران میوزد و برف و سرما دست آنها را از کار باز میدارد، ولی این بار باد خوشی نمیوزد، بلکه نصیب لشکر ایران چیزی جز شکست و گریز نیست:

که کس را از ایران بُد جنگ یاد
ز سرما همی لب بهم برفَسرد

وُزان سو برآمد یکی تندباد
یکی تندباری برآمد چو گرد

سراپرده و خیمه‌ها گشت یخ
همه‌کشور از برف شد ناپدید
خور و خواب و آرامگه تنگ شد
کسی را نُبُند یادِ روزِ نبرد
تبه شد بسی مردم و چارپای
کشید از برِ کوه و در برف نخ
به یک هفته کس روی هامون ندید
تو گفستی که روی زمین سنگ شد
همی اسپ جنگی بگشت و بخورد
یکی را نُبُند خنکِ جنگی به پای
(شاهنامه، ج ۱: صص ۵۸۲-۵۸۷)

بهرام گودرز که این بلاها را نتیجه رفتار نابکر دار ایرانیان و بویژه سالار لشکر طوس میدانند، به او میگوید:
مکن کژ تو بر خیره پرگارِ راست
هنوز از بدی تا چه آیدت پیش
به یک جان نگه کن که چندین بکاست!
به چرم اندرست این زمان گاو‌میش!
(همان: صص ۵۹۵ و ۵۹۶)

مانند همین روایت در جنگ فرامرز با بهمن روی میدهد. باد به یاری بهمن و سپاهش و بر ضد فرامرز و لشکرش میوزد:

به روز چهارم، یکی باد خاست
به سوی فرامرز برگشت باد
همی شد پس گرد با تیغ تیز
تو گفستی که با روزِ شب گشت راست!
جهاندار [بهمن] گشت از دم باد شاد،
برآورد از آن انجمن رستخیز!
(همان، ج ۳: صص ۸۷-۸۹)

در روایت داراب فرزند همای، عناصر طبیعت نه تنها مأمور نگهبانی جان داراب هستند، بلکه هویت واقعی او را نیز بر او و دیگران آشکار می‌سازند. داستان آن بدینسان است که هنگام لشکرکشی ایران به روم به سرداری رشنواد، در روزی طوفانی که هرکس از پیاده و سوار به چادر و خرگاه خود پناه برده‌است، داراب که در این زمان سربازی گمنام و فقیر بیش نیست، از بینمایی به زیر طاقی که از سرایی ویران بر جای مانده است، پناه میجوید:

چنان بُد که روزی یکی تندباد
یکی رعد و باران با برق و جوش
به هر سو ز باران همی تاختند
غمی گشت از آن کارِ داراب نیز
نگه کرد، ویران یکی جای دید
بلند و کهن بود و بُن خورده بود
نه خرگاه بودش، نه پرده سرای
بر آن طاق آزرده بایست خفت
برآمد، غمی گشت از او رشنواد،
زمین پُر ز آب، آسمان پُر خروش،
به دشت اندرون خیمه‌ها ساختند،
ز باران همی جُست راهِ گریز،
میانش یکی طاق بر پای دید،
همان باد و باران وُرا پرده بود،
نه خیمه، نه همباز و نی رهنمای،
چو تنهاتنی بود بی یار و جفت!
(همان، ج ۳: صص ۱۵۲-۱۵۹)

در این وقت سردار لشکر که برای سرکشی به سپاه سراپرده خود را ترک کرده، هنگامی که از جلوی آن طاق ویران میگذرد، آوای دهشتناکی به گوشش میرسد:

ز ویران خروشی به گوش آمدش
که «ای طاق آزرده هُشیار باش!
نبودش یکی خیمه و یار و جفت
- کزان سهم جای خروش آمدش -
بر این شاه ایران نگهدار باش!
بیامد به زیر تو اندر بخت!»

(همان: صص ۱۶۱-۱۶۳)

رشنواد نخست چنین گمان میبرد که آنچه شنیده، توهمی است از بانگ رعد و همهمه باد. ولی چون سه بار همان خروش به گوشش میرسد، کسانی را برای تحقیق میفرستد. آنها داراب جوان را که بر خاک خفته و جامه و اسبش از باران تر و تباه شده مییابند و با خود به نزد رشنواد می آورند. ولی هنوز گامی از آن مکان بیرون ننهاده اند که:

چو دارا بداسپ اندر آورد پای
هم آنگاه طاق اندر آمد ز جای
(همان: ص ۱۷۵)

خلاف روایت بالا، در واقعه نبرد رستم فرخزاد با سعد وقاص، باد تند نقش دیگری دارد. در اینجا، پس از آنکه رستم تیغی بر سر اسب سعد میزند و سعد از اسب به زیر می افتد، رستم می رود تا سر از سعد جدا کند، ولی در این هنگام بادی برمیخیزد و خاک بر چشمان رستم میپاشد:

بپوشید دیدار رستم ز گرد
بشد سعد پویان ز جای نبرد
یکی تیغ زد بر سر ترگ اوی
که خون اندر آمد ز تارک به روی
(همان، ج ۴: صص ۲۳۹-۲۴۰)

اگر در داستانهای بالا باد تنها یک بار به سود یا زیان کسی میوزد. در داستان "جنگ بزرگ کیخسرو" عنصر باد چند بار پشتیبان کیخسرو است. در دومین جنگ میان او و افراسیاب، پیش از آغاز جنگ کیخسرو نخست به نیایش پروردگار میپردازد و از او در نبرد با دشمن یاری میطلبد:

سپاه دو کشور کشیدند صف
سپهدار ایران ز پشت سپاه
چو لختی بیامد، پیاده بیود
بمالید رخ را بر آن تیره خاک
تو دانی اگر من ستم دیده ام،
مکافات کن بدگنش را به خون!
همه جنگ را بر لب آورده کف
بشد دور با کهنتری نیکخواه
جهان آفرین را فراوان ستود
چنین گفت که «ای داور داد و پاک،
بسی روز بد را پسندیده ام،
تو باش این ستم دیده را رهنمون!»
(همان، ج ۲: صص ۷۲۹-۷۳۴)

پس از آن جنگ سختی درمیگیرد و بسیار کس به خاک هلاک می افتند تا اینکه بادی از سوی سپاه ایران بر سوی دشمن میوزد که مقدمه شکست لشکر توران است:

یکی باد از ایران سوی نیمروز
بپوشید و روی زمین تیره گشت
بدانگه که شد چشمه سوی نشیب
برآمد، رخ هور گیتی فرورز،
همان دیده از تیرگی خیره گشت
دل شاه ترکان بخست از نهیب
(همان: ابیات ۷۹۰-۷۹۳)

با شکستن روز شکست سختی نیز بر سپاه توران میرسد، کسان بسیاری جان میسپارند و گروهی میگریزند. افراسیاب میماند و برادرش کرسیوز و اندک مایه سپاه. با فرارسیدن شب افراسیاب چاره ای جز گریز ندارد. فرمان میدهد که کسی خطاب به کیخسرو بانگ برکشد:

چون آوردگه خوار بگذاشتند
که «این شیرمردی ز رنگ شبست
بفرمود تا بانگ برداشتند،
مرا باز گشتن ز جنگ شبست

گر ایدون که امروز یک راه باد
چو روشن شود رودبار و زمین
همه روی صحرا چو دریا کنیم!
ترا جُست و شادی ترا در گشاد،
درفش دل افروز ما را ببین!
ز خورشید تابان ثریا کنیم!
(همان: ابیات ۸۲۶-۸۳۰)

افراسیاب البته به تهدید خود عمل نمیکند، بلکه شبانه با بازماندگان سپاه خود میگریزد. ولی آنچه در سخن افراسیاب خطاب به کیخسرو جالب است اینکه او پیروزی کیخسرو را به دو عامل طبیعت «شب و باد» نسبت میدهد و از باد منظور او گویا همان طوفانی است که در آغاز جنگ بر ضد سپاه توران وزید. پس از گریختن افراسیاب، کیخسرو نامه‌ای در شرح پیروزی خود به کیکاوس مینویسد و سپس به تعقیب افراسیاب میپردازد و پس از چندی در محلی به نام گل زژیون دوسپاه با یکدیگر روبرو میگردند و بسیار کسان از هر دو سپاه بر خاک هلاک می‌افتند. کیخسرو که کار را بر خود و سپاه خود تنگ میبیند، دوباره زبان نیایش به ستایش یزدان می‌گشاید:

چو کیخسرو آن پیچش جنگ دید
بیامد ز یکسو ز پشت سپاه
که «ای برتر از دانش پارسا
اگر نیستم من ستم یافته
نخواهم که پیروز باشم به جنگ
بگفت این و بر خاک مالید روی
همانگه برآمد یکی باد سخت
همی خاک برداشت از رزمگاه
کسی کوسر از جنگ برتافتی
به خنجر بریدی سرش را ز تن
چنین تا سپهر و زمین تار شد
جهان بر دل خویش بر تنگ دید،
به پیش جهاندار شد دادخواه،
جهاندار و بر پادشا پادشا،
چُن آهن به کوره ندرن تافته،
نه بر دادگر بر کنم جای تنگ!»
جهان شد پُر از ناله‌ی زارِ اوی
که بشکست شاداب شاخِ درخت
بزد بر رخ شاه توران سپاه
چُن افراسیاب آگهی یافتی،
جز از خاک و ریگش نبود کفن
فراوان ز ترکان گرفتار شد
(همان: ابیات ۹۸۲-۹۹۲)

اگر در توصیف پیشین میان نیایش پروردگار و اجابت او زمانی میگذرد، در توصیف بالا بلافاصله پس از نیایش کیخسرو خواست او پذیرفته میگردد و به فرمان پروردگار باد سختی به یاری کیخسرو برمیخیزد و بر سپاه توران میتازد. طوفان آنچنان سخت است که افراد لشکر توران از رزم روی برمیگردانند و افراسیاب ناچار دست به مجازات سنگین میزند تا از انهدام سپاهش جلوگیری کند. ولی اقدام او سودی ندارد. سپاه ایران بر سپاه توران شبیخون میزند. با رسیدن روز گسته‌م خبر شکست سپاه توران را به کیخسرو میفرستد:

همه دشت از ایشان سُرون و سرست
زمین بستر و گردشان چادرست!
(همان: بیت ۱۰۰۶)

کارکرد عنصر باد در داستانهای شاهنامه ۱۵۹/

افراسیاب این بار نیز از مهلکه جان بدر میبرد. کیخسرو همچنان سر به تعقیب او مینهد تا سرانجام او را در کنگ^۱ او محاصره میکند.

چُن از کنگ برخاست آوای کوس
سر موبدان، شاه نیکوی گمان
بیامد، بگردید گِردِ حصار
زمین آهنین شد، هوا آبنوس،
نشست از بر زین سپیده دمان
نگه کرد تا چون کند کارزار
(همان: ابیات ۱۲۷۸-۱۲۸۰)

ولی تسخیر آن حصارِ حصین کار آسانی نیست. کیخسرو در میانه جنگِ حصار روی به نیایش یزدان مینهد:

وُزان جایگه شهریارِ زَمین
ز لشکر بشد تا به جای نماز
ابر خاک چون مار پیچان ز کین
همی گفت: «کام و بلندی ز توست،
اگر داد بینی همی رای من
نگون کن سر جادوان را ز تخت!»
بیامد به پیش جهان آفرین
ابا کردگار جهان گفت راز
همی خواند بر کردگار آفرین
به هر سختی یارمندی ز توست!
مگردان ازین جایگه پای من!
مرا دار شادان دل و نیکبخت!»
(همان: ابیات ۱۳۰۲-۱۳۰۷)

این بار ظاهراً سخنی از وزیدن باد تند نیست. ولی پس از پیروزی کیخسرو، در نامه او به کیکاووس میخوانیم که در پیروزی او در گشودن شارسنان کنگ نیز از یاری طوفان برخوردار بوده است:

وُزان پس برآمد یکی بادِ سخت
بدآب اندرافتاد چندی سپاه
که بر کند از او شاخ و بیخ درخت
که جُستند بر ما همی دستگاه
(شاهنامه: ابیات ۱۴۸۲-۱۴۸۳)

افراسیاب این بار نیز به دام نمی افتد و به بهشت کنگ میگریزد و دوباره سپاهی فراهم میکند و باز میان دو سپاه جنگ سختی درمیگیرد و باز این بار نیز در کشاکش نبرد طوفان به یاری سپاه ایران میتازد:

همانگه برآمد یکی تیزباد
همی خاک برداشت ز آوردگاه
ز سرها همه ترگها برگرفت
سواران ترکان که روز درنگ
ندیدند با چرخ روی نبرد
که هرگز ندارد کس آن باد یاد
بزد بر سر و روی توران سپاه
بماند اندر آن شاه ترکان شیگفت...
زبون داشتندی شکار پلنگ،
همی خاک برداشت از جنگ مرد!
(همان: ابیات ۱۶۳۹-۱۶۴۴)

افراسیاب این بار نیز با تنی هزار میگریزد تا سرانجام به دست هوم زاهد گرفتار میگردد. کیخسرو پس از آخرین پیروزی که در بالا شرح آن رفت، شبی را جشن میگیرد و سپس با برآمدن آفتاب تمام روز در تنهایی به ستایش یزدان میپردازد:

^۱ - در متنهای میانه آن را «هنگ افراسیاب» گفته اند. Han-kana دژی بوده است که افراسیاب در زمین کنده و در آن پناه گرفته بوده است (دینکرد هفتم: ص ۲۹۹).

بفرمود تا تخت ز زین نهند
ممی آورد و رامشگران را بخواند
شبی کرد و جشنی که تا روز پاک
چو خورشید بر چرخ بنمود دست
شهنشاه ایران سر و تن بشست
کز ایرانیان کس مر او را ندید
ز شبگیر تا ماه بر تخت ساج
ستایش همی کرد بر کردگار
فراوان بمالید بر خاک روی
به خیمه ندر آرایش چین نهند
ز لشکر فراوان سران را بخواند
همی مرده برخاست از تیره خاک
شب تیره را رخ به ناخن بخت،
به جایی خرامید با زند و است،
نسه دام و دد آوای او را شنید
به سر بر نهاد آن دل افروز تاج،
از آن شادمان گردش روزگار
به رخ برگشاده ز دیده دو جوی
(همان: ابیات ۱۶۶۱-۱۶۶۹)

پس از آن نیز تا گرفتاری افراسیاب به دست هوم، نخست یک بار تنها به نیایش میپردازد و از درگاه خداوند خواستار پیروزی بر افراسیاب میگردد:

جهاندار یک شب سر و تن بشست
همه شب به پیش جهان آفرین
همی گفت که «این بنده ی ناتوان
جهان، کوه و ریگ و بیابان و آب
که او راه تو دادگر نسپرد
تو دانی که او نیست بر داد و راه
مگر باشدم دادگر یک خدای
تو دانی که تا من سرایندهام
به گیتی ازو نام و آواز نیست
اگر زو تو خشنودی ای دادگر
بکش در دل این آتش کین من!
بشد دور با دفتر زند و است
همی بود گریان و سر بر زمین
همیشه پسر از درد دارد روان!
همی پویم از بهر افراسیاب،
کسی را ز گیتی به کس نشمرد
بسی ریخت خون سر بی گناه
به نزدیک آن بدگنش رهنمای
- پرسندهدی آفرینندهام -
ز من راز باشد، ز تو راز نیست!
مرا بازگردان ز پیکار سرا!
بدآیین خویش آور آیین من!»
(همان: ابیات ۲۱۱۶-۲۱۲۶)

و یک بار نیز به اتفاق کیکاوس در آذربادگان به زیارت آتشکده آذرگشسپ می‌رود.^(۳) پرسشی که در اینجا پیش می‌آید اینست که آیا یاری ایزدان به شاه و پهلوان از دلیری آنها و در نتیجه از بُرد حماسی داستان نمیکاهد؟ چنانکه پیش از این آمد، افراسیاب به کیخسرو میگوید: شکست من از "شب و باد" است و نه از تو. در پاسخ این پرسش باید بدین نکته توجه داشت بر پایه آئین ایرانی که هم در اوستا و هم پیش از آن در شاهنامه معرفی میگردد، تنها ستمدیده و یا کسی که در راه نیکی و مبارزه با بدی بپا میخیزد، حق خون ریختن و آن هم تنها ریختن خون ستمکار را دارد. برای اثبات این مطلب جز آنچه در بالا از شاهنامه نقل شد، میتوان نمونه‌هایی از داستانها را شاهد آورد که شرح آن از چارچوب این گفتار بیرون است.^(۴) اما داوری اینکه ستمدیده کیست و ستمکار کدام، با خداوند است. چنانکه کیخسرو به دفعات شرط اجابت خواست خود را از سوی یزدان بی‌گناهی و ستمدیده‌ای خود مینهد. اگر نیستم من ستم یافته، چُن آهن به کوره ندرن تافته،

نخواهم که پیروز باشم به جنگ
نه بر دادگربر کنم جای تنگ!^۱
(همان، ج ۲: ابیات ۹۸۵-۹۸۶)

به سخن دیگر، در آئین ایرانی کار دلیری بدون حقانیت به جایی نمیکشد. ولی این حقانیت خود به خود به ثبوت نمیرسد، بلکه باید آن را با دلیری بدست آورد. اثبات حقانیت کیخسرو برای بدست آوردن تخت شاهی، یکی پذیرفتن پیشنهاد کیکاوس مبنی بر نبرد با دیوان بتکده است و کیخسرو آن را میپذیرد. کیخسرو با یاری خداوند بر دیوان پیروز میشود و اینگونه سزاواری خود را برای جانشینی رقم میزند. در برداشت ایرانی از حماسه، دلیری در تجاوز نیست، بلکه دلیری در دفاع از حق و تلافی مشروع است. در شاهنامه، برخلاف بعضی از حماسه‌های پس از آن، آنچه حماسه‌آفرین است، نه یک شجاعت کور، نه یک سود شخصی، بلکه یک دلیری هدفمند، چه برای شخص خود و چه برای کشور و مردم آن است. این مدعا بارها در شاهنامه به ثبوت میرسد. برای نمونه هنگامی که رستم در خان دوم هفتخان، عنقریب از تشنگی جان به جان‌آفرین تسلیم خواهد کرد، چنین آمده است:

همی جُست بر چاره بردن رهی
چُنین گفت «کای داوَر دادگر
گرایدون که خشنودی از رنج من
پیویم همی تا مگر کردگار
هم ایرانیان را ز چنگال دیو
گنهدگار و افگندگان تواندا!^۲
سوی آسمان کرد روی آنگهی،
همه رنج و سختی تو آری به سر
بدان گیتی آگنده شد گنج من،
دهد شاه کاس را زینهار
رهانم به فرمان گیهان خدیو
پرستنده و بنندگان تواندا!^۳
(همان، ج ۱: ابیات ۳۰۳-۳۰۸)

رستم از تشنگی بر خاک می‌افتد، ولی در همین زمان غُرمی میرسد و او را به چشمه آب رهنمایی میکند. آنگاه از زبان رستم می‌شنویم:

به جایی که تنگ اندرآمد سَخُن
پناهت جز از پاک یزدان مکن!^۴
(همان: بیت ۳۲۰)

میدانیم که لشکرکشی کیکاووس به مازندران از نظر خود ایرانیان یک تجاوز بود که هدفی جز ارضای هوس خودکامگی کاووس نداشت. از اینرو رستم از خداوند خواستار بخشش این مطرودان گنه‌کار است. خداوند با فرستادن میش و نجات رستم از مرگ دعای رستم را اجابت میکند. این استغاثه به درگاه احدیت و یاری‌گرفتن از او چیزی از دلیری رستم در این داستان نمیکاهد، بلکه بدان مشروعیت میدهد و حماسه را از نمایش مطلق سر بردن و خون ریختن جدا میکند. بر اثر همین اعتقاد است که بیم و هراس نزد پهلوان ایرانی معنایی ندارد.

نتیجه‌گیری

با دقت در آنچه از شاهنامه نقل شد و مقایسه آن با آنچه در اوستا و بویژه در یشتها آمده است و ما در آغاز این گفتار چند نمونه آن را نقل کردیم، باسانی میتوان تصور کرد که در صورت اصلی همه یا اکثر روایاتی که از شاهنامه نقل شد، شرح واقعه چنین بوده که شاه یا پهلوان برای ایزد باد یا یکی از ایزدان دیگر قربانی کرده و از خواستار پیروزی شده بود. ولی در توحید شاهنامه باد و دیگر عناصر طبیعت از مهر و ماه و کیوان و ناهید و بهرام و تیر گرفته تا آب و خاک و آتش همه پایگاه و استقلال ایزدی خود را باخته و بنده حلقه‌به‌گوش ایزدند و

از خود اختیاری ندارند و عامل اجرای فرمان خداوند یکتا شده‌اند. این نظر، بویژه در پایان کار افراسیاب در روایت هوم زاهد که در اصل همان ایزد هئومه است، بخوبی مشهود می‌گردد.^(۴) با این همه، از آنجاکه کار جهان همیشه بر پرگار راست نیست و گردش آن کمتر به کام خردمندان است، شگفت نیست که خردمندی چون فردوسی گهگاه برای لحظه‌ای کوتاه، جانش از این همه ناملازمات بدرد آید و از سخنش چنین برآید که گوئی عناصر طبیعت سر از فرمان پروردگار بدر آورده و در خدمت زمانه کور درآمده‌اند:

به زرفی نگه کن که با یزدگرد / چه کرد این برافراخته هفت گردا
 چُنین داد خوانیم بر یزدگرد؟ / (همان، ج ۴: بیت ۱۳)
 و گر کینه خوانیم از این هفت گرد؟ / (همان: بیت ۷۲۸)

و یا:

اگر تندبادی برآید ز کُنج / به خاک افگند نارسیده تُرنج،
 ستمگاره خوانیمش، ار دادگر؟ / هنرمند گوییمش، ار بی هنر؟
 (همان، ج ۱: ابیات ۱-۲)

یادداشتها:

۱- عنصر باد در شاهنامه علاوه بر صفاتی مانند تند و سخت و تیره، با صفات دمان، ژیان و کژ نیز آمده است. **باد دمان**: (داستان کاموس کشانی، ۲، ۵۳۱: ۳۵۴ / یکی برف و سرما و بادی دمان و ۳۵۶: برآمد یکی برف و باد دمان) **باد ژیان**: (داستان اسکندر ۳، ۳۱۷: ۱۳۱۴ / بگفتند کاین برف و باد ژیان) **باد کژ**: (داستان هفتخان اسفندیار ۳، ۱۲۳: ۵۶۷ / ز دریا برآمد یکی کژ باد) و (داستان جنگ بزرگ کیخسرو، ۲، ۸۷۲: ۲۰۶۹ و ۲۰۷۰ / همان آب دریای یک‌ساله راه // چنان راست شد باد در هفت ماه، که آن شاه و لشکر بدان سو گذشت // که از باد کژ آستی تر نگشت). همچنین از **باد شمال** آسیبرسان نیز سخن رفته است: داستان جنگ بزرگ کیخسرو ۲، ۸۶۸: ۱۹۷۷ / به هفتم، چو نیمی گذشتی ز سال // شدی کژ و بیراه باد شمال و ۱۹۸۰: چنان ساخت یزدان که باد هوا // نشد کژ ابا اختر پادشا و ۱۹۸۷: به بخشایش کردگار سپهر // هوا رام شد، باد نمود چهر). و نیز **باد همراه با گرد و برف و ابر و دود** دیده میشود. (داستان کاموس کشانی، ۲، ۶۰۰: ۲۱۱۵ / زگرد سوار ابر پر باد شد) و (داستان اسکندر، ۳، ۳۱۶: ۱۳۰۵ / دو منزل بیامد یکی باد خاست // و ز برف با کوه سر گشت راست). (داستان فرود سیاوخش، ۱، ۴۹۱: ۶۱۶ / سه هفته بر آتش گذرشان نبود // زتفا زبانه، هم از باد و دود). (داستان سیاوخش، ۱، ۳۹۳: ۲۲۸۶ / یکی باد با تیره گردی سیاه) و (۴۱۴: ۲۸۶ / یکی باد برخاست از رزمگاه // هوا را بپوشید گرد سیاه). (داستان کاموس کشانی، ۲، ۶۰۳: ۲۱۹۱ / برآمد یکی باد و ابری سیاه // بشد روشنایی ز خورشید و ماه).

-۲-

و زان پس نشستند بی انجمن / نیا و جهانجوی با رای زن
 چُنین گفت خسرو به کاوس شاه: / «جز از گردگار از که جوییم راه!
 بیابان و یک‌ساله دریا و کوه / برفتیم با داغ دل یک گروه،

نشانی ندیدیم از افراسیاب
سپاه آرد از هر سوئی بی درنگ،
اگر چندمان دادگر یاورست!«
یکی پند پیرانه افگند بُن
بتازیم تا خان آذرگشسپ
- چنان چون بود مرد یزدان پرست -
به زَمَزَم کنیم آفرین مهان
مگر پاک یزدان بود رهنمای
نمایند نماینده داژ راه»
نگردید یک تن ز راه اندکی
دمان تا در خان آذرگشسپ
پُر از ترس دل، یک بیگ پُر امید
چو بر آتشی تیز بریان شدند
بیودند با درد و فریادخواه
بدان موبدان گوهر افشانند
برافشانند دینار بر زَند و اُست
- مپندار کاتش پرستان بُند!
پرستنده را دیده پُر آب بود!
هم از پاک یزدان نه بی نیاز!
بیودند شاهان و آزادگان
(همان: ابیات ۲۱۹۷-۲۲۱۹)

۳- نمونه دیگری از این اعتقاد در داستان رستم در رزم با پولادوند آمده است؛ رستم پروردگار جهان آفرین را میخواند و چنین میگوید:

جهاندار و بینا و پروردگار،
روانم بدان گیتی آباد نیست،
روان مرا برگشاید زبند
تو مستان زمن دست و زور و هنر،
بد ایران نماند یکی جنگجوی،
نه خاک و نه کشور، نه بوم و نه برا!
(همان، ج ۲: ابیات ۲۷۴۳-۲۷۴۸)

این اعتقاد در میان تورانیان نیز بوده است چنانکه پولادوند با شنیدن سخنان رستم میگوید:

که «چندست بیم و زلیفنت و بند
چو باشد، دهد بی گمان سر به باد!»
به یاد آمدش گفتههای کهن،

به هامون و کوه و به دریای آب
گر او یکزمان اندرآید به کنگ
همین رنج و سختی به پیش اندرست
نیا چون شنید از نبیره سَخُن
بدو گفت: «ما همچنین بر دو اسپ
سر و تن بشویم و برسم به دست
ابا واژ بر کردگار جهان
بباشیم بر پیش آتش به پای
به جایی که او دارد آرامگاه
بر این رای گشتند هر دو یکی
نشستند چون باد هر دو بر اسپ
برفتند با جامه‌های سپید
چُن آتش بدیدند، گریان شدند
بدان جایگه زار و گریان دو شاه
جهان آفرین را همی خواندند
چو خسرو بدآب مژه رخ بشست
به یک هفته بر پیش یزدان بُندند
که آتش بدان گاه محراب بود
اگر چنند اندیشه گردد دراز
به یک ماه در آذرآبادگان

که ای برتر از گردش روزگار
گر این گردش جنگ من داد نیست
روا دارم از دست پولادوند
ور افراسیاب ست بیادگر
که گر من شوم کشته بر دست اوی
نه مرد کشاورز و نی پیشه‌ور

چنین گفت رستم به پولادوند
ز جنگاوران نیز گویا مباد!
چو بشنید پولادوند این سَخُن

که «هر که به بیداد جوید نبرد
گر از دشمنت بد رسد، گر ز دوست
جگر خسته باز آید و روی زرد
بد و نیک را داد دادن نکوست!
(همان: ابیات ۲۷۳۰-۲۷۳۴)

۴- هوم یا هئومه گیاهی است که از آن با صفات درمانبخش، پاکیزه و دوردارنده مرگ و سرور گیاهانی یاد شده است. «... آن درخت هوم سپید درمان‌بخش پاکیزه در کنار چشمه آب اردویسور رسته است، هر که آن را خورد، بیمرگ شود و آن را گوگرد درخت خوانند، چنین گوید که هوم دوردارنده مرگ که در فرشگرد بیمرگی از آن آرامید، سرور گیاهان است» (بندهش هندی: صص ۱۱۰-۱۱۱). نیز در مهریشت آمده است: «هوم مقوی درمان-بخش و فرمانده زیبا با چشمهای زردرنگ در بلندترین قلّه کوه هرئیتی که موسوم است به هکر از برای آن مهر بی‌آلایش آن هوم بی‌آلایش از برسیم بی‌آلایش و از زور بی‌آلایش و از کلام بی‌آلایش فدیّه آورد (مهریشت، ج ۱: ۴۶۷-۴۶۸) و در گوش یشت هوم درمان‌بخش و سرور نیک خطاب شده است (همان: ص ۳۸۳). چنانکه ملاحظه میشود هوم از ایزدان کهن پیشازرتشتی بشمار میرود، اما در طبیعت زرتشتی حامل نشانه‌هایی از ستمگری و کشتار است. صفت «دوردارنده مرگ» در گاهان - البته با اکراه- برای این گیاه بکار رفته است: «دیرزمانی است که گرهما و نیز کاویها تمام فکر و قوه خود را برای ستم گماشته‌اند چه می‌پندارند که از این راه دروغ‌پرستان را یاری کنند و می‌گویند که گاو برای قربانی است تا دوردارنده مرگ به یاری ما شتابد» (گاتها: ص ۴۱). و در فراز دیگری آن را آشکارا نکوهش میکند: «کی ای مزدا شرفا برسالت پی خواهند برد کی این مشروب مسکر و کثیف را خواهی برانداخت از آن چیزی که کرپانهای زشت کردار و شهریاران بدرفتار بعمدا ممالک را می‌فریبند» (همان: ص ۱۰۹). کارکردهای متفاوت این گیاه در شاهنامه به گونه دو شخصیت نمود پیدا کرده است، هوم نیکوکار و هوم زشت‌کار، از سویی هوم بعنوان پیری نژاده که در غاری مسکن دارد و روزگار به پرستش می‌گذراند افراسیاب را به دام انداخته و به کیخسرو می‌سپارد. از سوی دیگر هومان - به معنی از نژاد هوم Haoma- (خالقی مطلق: یادداشتهای شاهنامه، ج ۱۰: ص ۴۴)- دارای سرشتی آتشین است و همه جا در جنگ شتاب دارد که بازتابی است از هوم زشت.

معصومه ملوک براتی باقر آباد، ابوالقاسم قوام** (نویسنده مسئول)، محمدرضا راشد محصل*** پدرام
جم*

مشارکت نویسندگان

این مقاله از پایان‌نامه دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی دانشگاه فردوسی مشهد استخراج شده است. آقای دکتر ابوالقاسم قوام راهنمایی این پایان‌نامه را بر عهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. سرکار خانم معصومه ملوک براتی باقرآباد به عنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. آقای دکتر محمدرضا راشد محصل و آقای دکتر پدرام جم نیز با کمک به تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنماییهای تخصصی، نقش مشاوران این پژوهش را ایفا کردند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر چهار پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی دانشگاه فردوسی مشهد و هیئت داوران پایان‌نامه که نویسندگان را در انجام و ارتقاء

کیفی این پژوهش یاری دادند، اعلام نمایند. همچنین از مدیر محترم مجلهٔ وزین سبک‌شناسی بهار ادب، جناب آقای دکتر امید مجد، شاهنامه‌پژوه ارجمند، در پذیرش مقالهٔ نهایت سپاس و تشکر را دارم.

تعارض منافع

اینجانب معصومه‌ملوک براتی باقرآباد و دیگر نویسندگان این مقاله گواهی مینمایم این مقاله قبلاً در هیچ نشریهٔ داخلی و خارجی به چاپ نرسیده است. مقاله صرفاً به این مجله فرستاده شده و تا هنگام اعلام نظر نهایی، به مجلهٔ دیگری ارسال نخواهد شد. مقاله در نتیجهٔ فعالیتهای پژوهشی اینجانب و همکاران آماده شده و تمامی نویسندگان در مورد ارسال مقاله به این مجله آگاهی دارند. این تحقیق طبق کلیهٔ قوانین و موضوعات اخلاقی آماده شده و در جریان اجرای آن، هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهدهٔ اینجانب است. مسئولیت کلیه موارد ذکرشده را بر عهده میگیرم.

REFERENCE

- Abooreyhan Birooni, M. (2010). *Asar al Baghiyeh*. 6th ed. Translated: Akbar Danaseresht. Tehran: AmirKabir, p. 335.
- Kaleghi Motlagh, J. (2011). *Shahnameh Letters*. Tehran: Encyclopaedia Islamica, p. 44.
- Kaleghi Motlagh, J. (2011). *Ferdowsi and Shahnameh Reading*. Tehran: Academy of Persian Language and Literature
- Dadegi, F. (2006). *Bundehesh*. 3rd ed. Reporter: Mehrdad Bahar. Tehran: Toos
- Riyahi Zamin, Z. et.al. (2016). Reflection of "Vāyu" 's function among national epic poems. *Boostan Adab*, 1, pp. 131-156
- Ferdowsi, A. (2015). *Shahnameh*. Book 1-4. Edited: Jalal Khaleghi Motlagh. Tehran: Sokhan.
- Kazemi, D. et.al. (2011). Demonic Winds in Shahnameh of Ferdowsi and Examples of it in Myths. *Iranian Studies*, 20, pp. 193-216.
- Gaatha. (2007). Reporter: Ebrahim Pourdavood. Tehran: Asatir, p. 41.
- Minoo Kherad. (2012). Translated: Ahmad Tafazoli. Tehran: Toos.
- Vasegh Abaasi, A. et.al. (2015). Analyse of Structure of Myth of Wind, *Bustan adab*, No 3, pp, 153-170.
- Yadgar Zariran. (2013). Translated: Zhaleh Amoozgar. Tehran: Moein.
- Yasht ha. (1998). Book 1-2. Reporter: Ebrahim Pourdavood. Tehran: Asatir, p. 157.
- Yousti, F. (2008). *Indian Bundahesh*. 2nd ed. Translated: Roqayye Behzadi. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies, pp. 110-111

فهرست منابع

- آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، محمدبن احمد. (۱۳۸۹). ویرایش ششم. ترجمهٔ اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.
- بادهای اهریمنی در شاهنامه فردوسی و نمونه‌های همانند آنها در اسطوره‌ها، کاظمی، داریوش و دیگران. (۱۳۹۰) مطالعات ایرانی، شمارهٔ ۲۰، صص ۱۹۳ - ۲۱۶.

بازتاب خویشکاری وایو در منظومه‌های حماسه‌ملی، ریاحی زمین، زهرا و دیگران. (۱۳۹۵). بوستان ادب، شماره ۱، صص ۱۳۱-۱۵۶.

بندهش هندی، یوستی، فردیناند. (۱۳۸۸). ویرایش دوم. ترجمه رقیه بهزادی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

بندهش، دادگی، فرنیغ. (۱۳۸۵). ویرایش سوم. گزارنده مهرداد بهار. تهران: توس.

تحلیل ساختار اسطوره‌باد، واثق عباسی، عبدالله و دیگران. (۱۳۹۴). بوستان ادب، شماره ۳، صص ۱۵۳ - ۱۷۰.

شاهنامه، فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۴). جلد‌های ۱-۴. ویرایش جلال خالقی مطلق. تهران: سخن.

فردوسی و شاهنامه‌سرایی، خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۰). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

گاتها. (۱۳۸۴). تفسیر و تألیف ابراهیم پورداوود. تهران: اساطیر.

مینوی خرد. (۱۳۹۱). ترجمه احمد تفضلی. تهران: توس.

یادداشت‌های شاهنامه، خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۰). تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

یادگار زریران. (۱۳۹۲). برگردان ژاله آموزگار. تهران: معین.

یشت‌ها. (۱۳۷۷). جلد‌های ۱ و ۲. تفسیر و تألیف ابراهیم پورداوود. تهران: اساطیر.

معرفی نویسندگان

معصومه‌ملوک براتی باقرآباد: دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشکده دکتر علی شریعتی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

(Email: Moluk.b38@gmail.com)

ابوالقاسم قوام: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده دکتر علی شریعتی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

(Email: Ghavam.um.ac.ir) نویسنده مسئول:

محمد رضا راشدمحصل: استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران.

پدرام جم: استادیار گروه تاریخ و زبان‌های باستانی دانشکده دکتر علی شریعتی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

(Email: Jam1977@ferdowsi.um.ac.ir)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.



Introducing the authors

Masoumeh Moluk Barati Bagherabad: PhD student in Persian Language and Literature, Faculty of Dr. Ali Shariati, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

(Email: Moluk.b38@gmail.com)

Abolghasem Ghavam: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Dr. Ali Shariati, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

(Email: Ghavam.um.ac.ir Responsible author)

Mohammad Reza Rashed Mohassel: Professor of Persian Language and Literature, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran.

Pedram Jam: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Dr. Ali Shariati School, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

(Email: Jam1977@ferdowsi.um.ac.ir)